

بازبینی تجربه  
اتحاد ملی زنان



گردآورنده و ویراستار  
مهناز متین

## بازبینی تجربه "اتحاد ملی زنان" (۱۳۶۰-۱۳۵۷)

- گردآورنده و ویراستار: مهناز متین
- صفحه آرائی: پروانه هدایت
- طرح روی جلد: فروز-آ.
- چاپ یکم، ایالات متحده آمریکا، ۱۳۷۸
- تیراژ: ۷۰۰ نسخه



در اروپا:

*Noghteh*

B. P. 157

94004 Creteil, Cedex France

Fax: 01 44 52 04 97

Internet: <http://www.noghteh.org>, email: [noghteh@noghteh.org](mailto:noghteh@noghteh.org)

در ایالات متحده آمریکا:

*Noghteh*

P O Box 8181

Berkeley, CA, 94707-8181 USA

Fax: 510 636 9140

بازچاپ نوشته‌ها و طرح‌های این کتاب تنها با آوردن نام مآخذ آزاد است.

## فهرست

۱ پیشگفتار / مهنار متن

### بخش اول - گزارش

- ۹ - گزارشی از فعالیت سه ساله "اتحاد ملی زنان" / (کار جمعی)  
۹۷ - نقدی بر "گزارشی از فعالیت سه ساله اتحاد ملی زنان" / شهین نوانی  
۱۱۳ - نگاهی به "گزارشی از فعالیت سه ساله اتحاد ملی زنان" / فروز-آ.

### بخش دوم - یادمانده‌ها و بازنگری‌ها

- ۱۲۱ - از تجربه‌ها ساموریم / معوده آزاد  
۱۳۵ - "ما زیبا بودیم" / نسرین بصیری  
۱۵۵ - "بروار را به خاطر بساز، پرنده مردنی است" / فریده بهمنی  
۱۶۵ - تکرار تاریخ، گشاهی ناسخودنی / زهره حیان  
۱۷۹ - "اتحاد ملی زنان"، یک تجربه‌ی سوسیال-فمینیستی ناکام / هایده مفیشی  
۲۱۷ - "اتحاد ملی زنان" به روایت من / سکری نمیزی  
۲۳۱ - آنا ناند! / عاطفه گرگین  
۲۳۵ - "اتحاد ملی زنان" یسوانه آینده / اعظم نورالله خانی  
۲۴۱ - تجربه‌ی "اتحاد ملی زنان" / میترا فحیم

### بخش سوم - سازمان چریکهای فدائی خلق و "اتحاد ملی زنان"

- ۲۵۵ - گفنگو با مبهس جزنی  
۲۶۳ - گفنگو با مهرنوش م.  
۲۷۱ - گفنگو با رملا الف.  
۲۷۷ - گفنگو با حندر

### بخش چهارم - نظرسنجی

- ۲۸۵ - پرسشنامه  
۲۸۶ - جمع‌بندی پاسخ‌ها  
۲۸۸ - تک پاسخ

## پی گفتار

۲۹۳ - "اتحاد ملی زنان"، فصلی تازه در مبارزات زنان ایران / مهناز متین

## اسناد

۳۲۳ - منشور "اتحاد ملی زنان"

۳۲۵ - اساسنامه "اتحاد ملی زنان"

۳۳۴ - سمینار قانون اساسی

۳۴۳ - نامه "اتحاد ملی زنان" به نخست وزیر

۳۴۶ - جرا از کاندید کردن آیت الله طالقانی برای ریاست جمهوری بتیاسی می‌کشم

۳۴۸ - هشدار به زنان مبارز ایران

۳۵۲ - موضوع "اتحاد ملی زنان" درباره‌ی نظرات هواداران "سازمان فدائی" (اکتبر)

۳۵۵ - فهرست کتابهای مربوط به مسائل زنان

۳۵۹ - رهائی زنان از رهائی زحمتکشان جدا نیست / هما ناطق

۳۶۵ - زنان حاصل ستم فرون متوالی اند / هما ناطق

۳۷۲ - میزگرد "اتحاد ملی زنان" و "انجمن رهائی زن"

۳۹۵ - مصاحبه با عاطفه گرگیس

---

به همه ی زنان آراده ای که با پذیرش رنج و زحمت  
ده ها سال نبرد، راه را بر ما هموارتر کردند و هستی  
را سهل تر؛

به زنان ایرانی که در برابر سرکوب و تحقیر، از پای  
نشستند و ۲۰ سال پس از تظاهرات غرورآفرین ۱۷  
اسفند ۱۳۵۷، همچنان سرکش اند و «نافرمان»؛

به تمام زنانی که در گوشه و کنار جهان، رو در روی  
استبداد سیاسی و بنیادگرایی مذهبی ایستاده اند و  
مبارزه شان، نویدبخش آینده ای ست روشن تر و  
انسانی تر.

---



## پیشگفتار

در جریان پژوهشی درباره ی جنبش چپ و مبارزات زنان پس از انقلاب ۱۳۵۷، از وجود نوشته ی چاپ نشده ای آگاه شدم درباره ی فعالیت سه ساله ی "اتحاد ملی زنان". با خواندن این متن، بر آن شدم که به چاپش اقدام نمایم. به دو دلیل:

اول آنکه، "اتحاد ملی زنان" اولین تشکلی است که پس از ده ها سال رکود در مبارزه ی متشکل دموکراتیک زنان ایران، از سوی زنان مترقی پایه ریزی شده، فعالیت کرده و تا چندصد عضورا دربرگرفته است. از این رو، با تمام انتقادات - به حق یا به ناحق - که ممکن است در مورد کمی ها و کاستی های این سازمان وجود داشته باشد، این تجربه ی ارزشمند در خور توجه و بررسی است.

دوم آنکه، این گزارش از محدود گزارش هایی است که فعالین یک سازمان مبارز، به فاصله ی کوتاهی پس از پایان کار آن سازمان نوشته اند و این نوشته بر جا مانده است. به همین جهت، ثبت این سند برای بررسی و پژوهش در تاریخ مبارزات دموکراتیک مردم ایران به طور کلی و مبارزه ی زنان ایران به طور ویژه، دارای اهمیت است.

اما چاپ این سند، نیازمند دستیابی به اطلاعات دقیق تری در مورد چند و چون آن بود؛ از جمله اینکه توسط چه کسانی و در چه شرایطی نوشته شده، چرا تا کنون به چاپ نرسیده، نظر دست اندرکاران "اتحاد ملی زنان" در مورد آن چه بوده و...

برای کسب این اطلاعات، با چند تن از اعضای "اتحاد" که می شناختم تماس گرفتم و به

واسطه‌ی آنان، به تدریج با تعداد بیشتری از گردانندگان و دست‌اندرکاران "اتحاد" آشنا شدم. در این تماس‌ها، به اطلاعاتی که در زیر خلاصه می‌کنم دست یافتم.

پس از نه‌اجم سرتاسری حکومت به کانون‌های دموکراتیک و سازمان‌های مترقی در سال ۱۳۶۰، "اتحاد ملی زنان" ابتدا فعالیت علنی خود را تعطیل کرد و سپس به صورت تدریجی انحلال یافت. در همین دوره، یعنی در نیمه‌ی دوم سال ۱۳۶۰، چند نفر از اعضاء و گردانندگان "اتحاد" که با هم نزدیک‌تر بودند و با توجه به فضای پلیسی حاکم هنوز می‌توانستند گرد هم آیند، اقدام به نوشتن این گزارش کردند. کار تهیه آن تا حدود سال ۱۳۶۳ به طول انجامید. هرچند که کار نگارش و تدوین را یک نفر از میان جمع بر عهده داشت، نوشته حاصل بحث و تبادل نظر و مورد توافق همه‌ی افراد جمع بوده است. این نکته البته بیشتر در مورد بخش اول متن که حدود دو سوم آن را دربرمی‌گیرد، صادق است. به نظر می‌رسد که بخش پایانی، با فاصله نسبتاً زیادی نوشته شده و تحریر آن نیز بر عهده‌ی چند نفر بوده است. بخش‌های نوشته شده، به تدریج به خارج از کشور فرستاده می‌شد تا در اختیار آن بخش از اعضای "اتحاد" که کشور را ترک کرده بودند نیز قرار گیرد.

پراکندگی اعضای "اتحاد" در چهار گوشه‌ی جهان، موجب شد که همه‌ی آنها نتوانند به این نوشته دسترسی یابند. از سوی دیگر، موقعیتی هم فراهم نشد که این متن مورد بحث و بررسی جمعی آن دسته از اعضاء "اتحاد" قرار گیرد که در جریان تدوین آن نبودند و یا اصولاً از این ابتکار عمل بی‌خبر مانده بودند. نتیجه اینکه، درباره‌ی سرنوشت این متن تصمیمی گرفته نشد. علاوه بر مشکلات عملی، عامل دیگری نیز در عدم چاپ این نوشته بی‌شک دخیل بوده است و آن، نبود اتفاق نظر میان گردانندگان "اتحاد" در مورد مضمون و محتوای آن است. آنگاه که ما تصمیم به چاپ این نوشته گرفتیم، خود را موظف دیدیم که تصمیم مان را به اطلاع آن بخش از اعضای "اتحاد" که از وجود این نوشته آگاهی داشتند، برسانیم و به گونه‌ای از آنها نظرخواهی کنیم. در کل، همه موافق چاپ این گزارش بودند؛ هرچند که دیدگاه‌ها در مورد آن گوناگون بود. به چند نمونه اشاره می‌کنیم.

نمونه‌ی نخست، دیدگاه شهین نوائی است. با شناختی که از جایگاه شهین نوائی در "اتحاد ملی زنان" داشتیم، پیش از دیگر دوستان، با او تماس گرفتیم و نظر او را جویا شدیم. شهین نوائی در مورد محتوا و شیوه‌ی نگارش این متن ملاحظاتی جدی داشت. با وجود گرفتاری‌های بسیار، با مهربانی پذیرفت که ملاحظاتش را در گفتگویی برایمان شرح دهد. همچنین محبت کرد و بخشی از یکی از نامه‌های نویسنده‌ی گزارش را که سال‌ها پیش برایش فرستاده شده بود، در اختیار ما قرار داد. در این نامه آمده:



"... حتماً توجه کن چون مطالب توسط چند نفر نوشته شده [منظور او بخش مربوط به برخی کمیته‌هاست]، به جز تغییرات ادبی، نباید در آن تغییری داد. چون در واقع نوشته‌ی چند نفر است و جمع‌بندی سازمانی نیست. انشاءالله در آینده باز هم دور هم خواهیم بود و خواهیم توانست جمع‌بندی مورد قبول را هم ارائه بدهیم."

یکی دیگر از کسانی که نظر خود را در مورد این متن ابراز کرد، مسعوده آزاد است. او ضمن تأیید درستی مطالب این نوشته، بر این نکته انگشت گذاشت که بهتر بود نویسنده نقش خود را بیشتر روشن می‌کرد:

"به نظر من گزارش مفصلی که در رابطه با "اتحاد" به روی کاغذ آمده، تا آنجا که من مستقیم و یا غیرمستقیم در جریان بودم، بسیار واقع بینانه و جامع است و اگر از جزئیات کوچک بگذریم، بازتاب آن چیزی است که در "اتحاد" گذشته. البته بهتر بود نویسنده نقش و وابستگی خودش را هم ذکر می‌کرد."

بر این نکته‌ی آخر، فریده بهمنی نیز تأکید داشته و معتقد است که یکی از دست‌اندرکاران تهیه‌ی گزارش، خود نمونه‌ی بارز شیوه‌ی رفتاری است که در سراسر متن، مورد انتقاد قرار گرفته است.

جویای نظر کسان دیگری هم شدیم؛ از جمله زهره خیام که نظرش را چنین بیان کرد:

"... تعبیر افراد از تاریخ، بر اساس ذهنیت و گرایش‌های متفاوت است. بنابراین، این مقاله استنباط نویسندگان از موجودیت و عملکرد "اتحاد" است و هرکس آن را مغایر درک و تعبیر خود می‌یابد، باید تعبیر خود را بنویسد. وگرنه مخالفت با آنچه که هست، اعتبار نوشته‌ی موجود را از میان نمی‌برد."

نظر نسرین بصیری در مورد این نوشته، در قسمت اول مقاله‌اش که در این کتاب به چاپ رسیده، آمده است:

"... آنچه تدوین شد، به قلم یک زن و یاری فکری و نظری گروهی از فعالینی بود که حاضر و در دسترس بودند. نگاه‌های جمع‌زیاد دور از هم نبود... اینها را نوشتم تا اشاره کرده باشم "اتحاد ملی زنان" شناسنامه‌ای دارد که من آن را خوب می‌شناسم و اصالت آن را تأیید می‌کنم."

وقتی از اصالت این متن اطمینان یافتیم و استقبال دست‌اندرکاران "اتحاد" را از پیشنهاد انتشارش مشاهده کردیم، تصمیم مان قطعی شد. برای جبران کمی‌ها و کاستی‌های آن بر آن شدیم که به جای انتشار متن "گزارش" به تنهایی، از دیگر اعضای و فعالان "اتحاد" بخواهیم که یادمانده‌ها و روایت‌های خود را برای چاپ در این دفتر بازنویسند تا به این ترتیب خواننده

به دید واقع بینانه تر و همه جانبه تری از "اتحاد ملی زنان" دست یابد. از نزدیک به دو سال پیش که این هدف را دنبال می کنیم، با ده ها نفر از گردانندگان و دست اندرکاران "اتحاد" تماس گرفته و از آنها برای مشارکت در این کار دعوت کرده ایم. پیشنهادمان به آنها این بود که به هر شکلی که مایلند (گزارش، نقد، تحلیل...) تجربه ی خود را به روی کاغذ آورند.

برخی پذیرفتند و نوشتند. با برخی که فرصت نوشتن نداشتند، به گفتگو نشستیم؛ چرا که از نظر ما گفته هایشان به فهم بهتر ساز و کار "اتحاد" کمک می کرد. برخی هم ترجیح دادند به پرسشنامه ای که برای پخش وسیع تر و در واقع تحقق نوعی نظرخواهی همگانی تهیه کرده بودیم، پاسخ دهند. در یک مورد، تصمیم به ترجمه و چاپ نوشته ای گرفتیم که پیش از این به زبان انگلیسی منتشر شده بود؛ و آن نوشته ی خانم هایده مفیثی است. ایشان به ما گفتند که گفتنی ها را در آن نوشته آورده اند و نیازی به نوشتن مقاله ای دیگر نمی دیدند.

شماری هم دعوت ما را بدون ارائه ی توضیحی، نپذیرفتند. ما خود را موظف می دانستیم که به ویژه از کسانی که در متن گزارش و یا سایر مقالات مورد انتقاد قرار گرفته اند، نظرخواهی کرده و پاسخ شان را درج کنیم. از جمله، با یکی از رابطین سازمان "فدائی" با "اتحاد ملی زنان" (که در متن گزارش به کرات از او انتقاد شده)، تماس گرفتیم. متأسفانه ایشان تمایلی برای صحبت با ما نشان ندادند.

بی تردید موفق نشده ایم با تمام کسانی که می توانستند در این کار یاری مان کنند، تماس حاصل کنیم. تلاش مان اما این بوده که تا سرحد امکان و آگاهی، همه ی دست اندرکاران "اتحاد ملی زنان" را در این کار شریک نمائیم.

توضیح یک نکته دیگر نیز در اینجا ضروری است؛ و آن درباره ی معرفی نویسندگان مقالات و افرادی است که در گفتگوها شرکت داشته اند. به گمان ما، معرفی آنان، به خواننده یاری می رساند که شناخت واقعی تری از گفته ها و نوشته ها به دست آورده و با توجه به سن و سال نویسنده و سمت گیری های سیاسی او، به کم و کیف موضع گیری هایش بهتری ببرد. از سوی دیگر، مایل نبودیم که این مجموعه نیز به "گمنامی" رایج در ادبیات چاپ ایران دچار شود و خواننده نداند که ما چرا و بر چه مبنایی کسی را به مشارکت در این مجموعه دعوت کرده ایم. به این منظور، از شرکت کنندگان درخواست کردیم که اطلاعاتی در زمینه های شخصی، حرفه ای، مبارزاتی... در اختیارمان بگذارند. پرسش ها در مورد همه یکسان بود؛ هرچند که هر کس مختار بود به آن پرسشی که مایل است پاسخ دهد. ناهمگونی شیوه ی معرفی، از ناهمگونی پاسخ ها

ناشی می شود. مستعار بودن برخی اسامی نیز در این ناهمگونی بی تأثیر نبوده است.

برای داشتن دیدی زنده تر و ملموس تر از "اتحاد ملی زنان"، در کنار بخش های نخست، بخشی را هم به اسناد و مدارک اختصاص داده ایم. از جمله منشور، اساسنامه، اعلامیه ها و برخی نشریات "اتحاد" و یا اسنادی که در ارتباط با این سازمان به چاپ رسیده و ما توانسته ایم گردآوریم: برای نمونه، به چاپ مجدد گزارشی اقدام کرده ایم از یک میزگرد که در سال ۱۳۵۹، به ابتکار نشریه ی "فصلی در گلرخ" برگزار شد و یکی از اعضای "اتحاد ملی زنان" نیز در آن شرکت داشت. به دلیل حجیم شدن کتاب، البته چاپ تمامی اسناد غیرممکن بود. تنها به آوردن بخشی از آنها بسنده کردیم: منشور، اساسنامه و یا اطلاعیه هایی که دربرگیرنده ی مواضع مهم بودند، و با آنچه که در برخی مقالات این مجموعه به آنها اشاره شده است: اگر چه ربط مستقیمی با "اتحاد ملی زنان" ندارند. امیدواریم در فرصتی دیگر، موفق به چاپ تمامی اسنادی شویم که گردآورده ایم.

در پایان مجموعه و در "پی گفتار"، کوشش کرده ایم در پرتو آنچه در جریان این پژوهش به دست آورده ایم، زمانه و زمینه ای را بازسازی کنیم که "اتحاد" در آن موجودیت یافت و به مبارزه پرداخت. "پی گفتار" را نمی توان جمع بندی این مجموعه تلقی کرد. تنها روایتی دیگر است از این تجربه ی تاریخی و نگاهی دیگر به آن: نگاهی از بیرون.

\*\*\*

در تهیه این مجموعه، از کمک و یاری بسیاری کسان بهره مند شدم و در اینجا مایلم مراتب سپاسگزاری ام را به آنها اعلام کنم:

به دوست خوب و مهربانم میهن روستا؛ به پاس محبت های دلگرمی بخشش و نیز به خاطر کوشش های بی شائبه اش برای تهیه ی هزینه انتشار این کتاب، بدون کمک های صمیمانه ی او در تمامی مراحل این پروژه، مشکلات این کار بی تردید صدچندان می شد.

به گروه (Umverteilen Für eine Solidarischen welt (Berlin) که هزینه ی ترجمه نوشته ی هایدو مغیشی و همچنین هزینه ی چاپ کتاب را پذیرفت، وجود این همبستگی جهانی میان زنان، قوت بخش گام های تمام زنانی است که در راه آزادی و برابری مبارزه می کنند. به تک تک نویسندگان مقالات و نیز آنها که محبت کردند و گفتگو با مرا پذیرفتند.

به فروزا آ. که طرح روی جلد را با صمیمیت و مهربانی تهیه کرد.

به دوست عزیزم شهلا شفیق که در کار تنظیم بخش "نظرخواهی" مرا یاری کرد.

به همگی دوستانی که کار تایپ، بازخوانی و غلط گیری کتاب را انجام دادند: قاصدک،

نرگس، شعله تهرانی، شراره هادوی، آفتابگردان، بهزاد لادین، علیرضا یاوری، سمندر، محمد مبارکه، کیوان آینده و به ویژه شهره محمود که سازماندهی این کار را عهده دار شد. به پروانه هدایت که صفحه آرائی کتاب را با دقت و وسواس به انجام رساند. و سرانجام به ناصر مهاجر، به خاطر کمک‌های صمیمانه و توصیه‌های ارزشمندش. همچنین مایلم از کسانی که کارشان را به موقع و از ماه‌ها پیش به انجام رساندند و تأخیر زیاد در چاپ این کتاب را بردبارانه تحمل کردند، به خاطر این تأخیر پوزش بخواهم.

سخن آخر اینکه گردآوری این مجموعه، در بیستمین سالگرد تأسیس "اتحاد ملی زنان"، قدردانی از کوشش تمام زنانی است که این سازمان را بنیان گذاشتند و به موجودیتش در دوره‌ای هرچند کوتاه، تداوم بخشیدند. انتشار این کتاب، ادای دینی است به آنها که حتی پس از پایان عمر کوتاه "اتحاد"، مبارزه را ادامه دادند، بسیاری -از جمله خود مرا- جذب مبارزه‌ی رهائی بخش زنان کردند و اهمیت این مبارزه را به چشم‌مان جلوه‌گر نمودند.

مهناز متین

مارس ۱۹۹۹

بخش اول:

گزارش

www.KetabFarsi.com

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

## گزارشی از فعالیت سه ساله ی "اتحاد ملی زنان"

### دوره اول (اسفند ماه ۱۳۵۷ - مرداد ماه ۱۳۵۸)

سازمان "اتحاد ملی زنان" در زمستان ۵۷، مدت کوتاهی پس از پیروزی قیام بهمن و سرنگونی رژیم شاه پایه گذاری شد. تأسیس این سازمان در شرایطی صورت گرفت که هنوز شور و شعف ناشی از پیروزی قیام رنگ نباخته بود و توده های وسیع مردم، اعم از زن و مرد، سرمست از پیروزی و قدرت خود و امیدوار به آینده، در انتظار تحولات اساسی بودند. در این زمان اعتماد مردم به رهبری جنبش، علیرغم سیاست های قشری و انحصارطلبانه ی آن که گهگاه در جریان تظاهرات قبل از قیام و در اقداماتی از قبیل حمله به گروه های دموکراتیک و چپ و جدا کردن صف زن ها و مرد ها تجلی می کرد، خدشه ناپذیر به نظر می رسید و توده های مردم توهمی عمیق نسبت به این رهبری داشتند. قشر روشنفکر جامعه و منجمله زنان روشنفکر نیز از این توهم بی بهره نبودند. این امر در شرایطی که جریان های "انقلابی" و "پیشرو"ی جنبش، خود در کی از اوضاع و احوال سیاسی-اجتماعی و ماهیت جریان های قشری مذهبی و تأثیرات مخرب و ویژگی های ضددموکراتیک و ارتجاعی رهبری جنبش نداشتند، چندان غیرطبیعی به نظر نمی رسید.

مسلماً فقدان درک روشن از وضعیت اجتماعی-سیاسی جامعه در سازماندهی و برنامه ریزی گروه های سیاسی، منجمله سازمان مورد نظر ما یعنی "اتحاد" تأثیرات وسیعی بر جای گذاشت. اما برای ارائه ی تصویر روشن تری از زمینه های سیاسی-اجتماعی شکل گیری سازمان های زنان و نیروهای متشکل در آنها، لازم است کمی به عقب بازگردیم و به طور خلاصه به قشر بندی زنان

ایران در دوران سلطنت پهلوی و وضعیت آگاهی سیاسی-اجتماعی آنها اشاره کنیم.

تحولات تدریجی که به تغییر وضعیت اجتماعی و قشربندی جدید جامعه‌ی زنان ایرانی منجر شد، از زمان انقلاب مشروطه آغاز گردید. رد پای این تحولات را در آثار متفکران مشروطه، نظیر آخوندزاده و طالبوف... که ندای ترقی خواهی و رهایی زنان را از قید رسومات فئودالی و اسلامی سر داده بودند، می توان یافت. اولین مدارس دخترانه و روزنامه های زنان در همین زمان شکل گرفت.

رضاشاه پس از رسیدن به قدرت، علیرغم اقدامات وسیع سرکوبگرانه و سلب حقوق و آزادی های دموکراتیک که انجمن های زنان را نیز شامل شد، همراه با اقداماتی که برای تحکیم سلطه سرمایه داری انجام داد، به اشاعه ی فرهنگ بورژوازی همت گماشت. پس از تبعید رضاشاه در سال ۱۳۲۰ و آغاز دوران نسبتاً طولانی تنفس، گروه های سیاسی عمده ی آن دوره، یعنی حزب توده و جبهه ی ملی، موادی مربوط به برابری زنان و مردان را در برنامه های سیاسی خود گنجانند و هر دو، به ویژه حزب توده، بخش وسیعی از زنان تحصیل کرده و کارگر را که طی سالیان سلطنت رضاشاه به صحنه ی تولید اجتماعی کشانده شده بودند، جذب کردند. پس از کودتای ۲۸ مرداد و سرکوب حزب توده و جبهه ی ملی و رشد وسیع و همه جانبه ی سرمایه داری در ایران، به تدریج بخش های وسیع تری از زنان به صحنه ی تولید اجتماعی گام نهادند. این جریان پس از اصلاحات ارضی در سال ۴۲، سرعت باز هم بیشتری یافت.

ماحصل این دوره ی هفتاد ساله برای زنان ایرانی، از طرفی شراکت نسبی در صحنه اقتصاد و تولید و کسب حقوق اجتماعی-سیاسی پیشرفته تری نسبت به قوانین شرع اسلام و از طرف دیگر فراموشی نسبتاً کامل تجربه ی مربوط به دوران سلطه ی فرهنگ های ماقبل سرمایه داری و فرهنگ اسلامی بود. این امر در میان تمامی اقشار زنان ایران، اعم از زنان روستا که بیش از آنچه به قوانین مذهبی دل سپرده باشند سنت های پدرسالاری آموخته بودند، زنان کارگر که قشر جدیدی را تشکیل می دادند، زنان اقشار متوسط که عمدتاً به مشاغل اداری و فرهنگی اشتغال داشتند و بالاخره زنان طبقه ی مرفه که به تدریج فرهنگ غربی را جذب کرده و پایه ی توده ای رژیم پهلوی را تشکیل می دادند، مشترک بود. در این میان تنها قشر کوچکی از زنان خانواده های خرده بورژوازی سنتی شهر و روستا که شدیداً پای بند مذهب بودند را می توان مجزا کرد.

مسئله ی دیگری که کلیه اقشار زنان در آن مشترک بودند، عدم آگاهی سیاسی ناشی از سالیان دراز سلطه ی دیکتاتوری و سیاست های نادرست احزابی نظیر حزب توده بود که نتوانسته بودند از دوره های نسبتاً دموکراتیک برای تعمیق آگاهی مردان و زنان جامعه بهره ببرند. متأسفانه آثار



مدون تجربه‌های این دوره‌ها موجود نیست تا بتواند پایه‌ای برای بررسی، تحقیق، جمع‌بندی و درس‌آموزی از شکست‌ها گردد.

پس از شکست تاریخی ۲۸ مرداد، طی رکود نسبتاً طولانی فعالیت‌های سیاسی و سپس در سال ۴۲ و پس از آن، یعنی شکل‌گیری مبارزه‌ی مسلحانه در سال ۴۹ و سال‌های بعد از آن نیز فعالیت آگاه‌گرایانه‌ای از سوی گروه‌های سیاسی برای تعمیق بخشیدن به آگاهی توده‌های وسیع مردم، منجمله زنان صورت نگرفت. سازمان‌های مسلح، گروه‌هایی بسیار کوچکی بودند که اساساً نیروی خود را در عملیات نظامی بر علیه رژیم متمرکز کرده بودند. دست‌آورد اصلی آنها، به ویژه سازمان "فدائی"، پاک کردن آثار شوم خیانت‌های رهبران حزب توده و ارائه‌ی نمونه‌های قهرمانی و از خودگذشتگی بود که عامل اصلی محبوبیت نسبی آنها در میان مردم و به ویژه اقشار میانی جامعه پس از قیام گردید. اما این سازمان‌ها در طول تمامی سال‌های مبارزه خود به علت عدم فعالیت در زمینه‌ی تبلیغ سیاسی و سازماندهی توده‌ای پیگیر، جدا از مردم باقی ماندند. از همین رو آنها در آستانه‌ی قیام، عمیقاً جدا از مردم، عمیقاً ناآگاه از وضعیت سیاسی-اجتماعی و ماهیت واقعی جریان‌های سیاسی حاضر در صحنه، اعم از لیبرال‌ها و روحانیت و عمیقاً بی‌اطلاع از مبانی ایدئولوژیک-تئوریک فعالیت‌های سیاسی-مبارزاتی، از خانه‌های تیمی بیرون آمدند. در زمینه‌ی مسائل مربوط به زنان نیز همچون سایر زمینه‌ها، دست‌آورد جنبش مسلحانه بسیار فقیر و محدود به حضور زنان در سازمان‌ها و فعالیت‌های نظامی بود. خاطرات اشرف دهقانی، داستان‌ها و اشعار مرضیه اسکویی، سرگذشت شهدای زن "مجاهدین" و "فدائیان" و چند مقدمه با اشاراتی به مسئله برابری زن و مرد در کتاب‌های فوق‌الذکر تنها متونی بود که طی ده سال مبارزه‌ی مسلحانه انتشار یافت. (لازم است در اینجا به کتابی به نام "نامه‌ی پارسی" از انتشارات یکی از کنفدراسیون‌های خارج از کشور و متون محدود دیگری که در زمینه‌ی مسائل زنان در خارج ترجمه و چاپ شد اشاره کنیم. این متون پس از قیام در ایران مجدداً انتشار یافتند).

فقدان آگاهی سیاسی در میان توده‌های زحمتکش و اقشار میانی جامعه و بدتر از آن در میان "پیشروان"، نردبانی بود که خمینی با تکیه بر آن به قدرت صعود کرد.

در چنین شرایطی بود که سازمان‌های زنان و منجمله سازمان "اتحاد ملی زنان"، به همت عده‌ای از زنان روشنفکر هوادار گروه‌های چپ و اساساً سازمان "فدائی" شکل گرفت. اکثر مؤسسان اولیه‌ی این سازمان، روشنفکرانی بودند که در خارج از کشور به مبارزه‌ی سیاسی علیه رژیم شاه اشتغال داشتند و پس از قیام به ایران بازگشتند. این عده در وهله اول، تلاش پیگیری

را برای جلب حمایت "فدائیان" و "مجاهدین" از تشکیل یک سازمان دموکراتیک زنان آغاز کردند (چرا که این جریان‌ها به برکت چندین سال فعالیت ملحقانه و شهادت قهرمانانه‌ی بسیاری از اعضایشان و همچنین شرکت در جریان قیام، از وجهه نسبتاً خوبی در میان اقشار متوسط جامعه برخوردار بودند). آنها در تلاش خود برای جلب نظر این سازمان‌ها، بر اهمیت نقش زنان در صحنه سیاسی و شرکت وسیع زنان در جریان انقلاب تکیه می‌کردند و نمونه مورد علاقه‌ی آنها برای اثبات این اهمیت، وضعیت شیلی و نقش ضدانقلابی‌ی بود که به ویژه زنان متوسط جامعه‌ی شیلی بر علیه آلنده و بر له کودتای آمریکایی بازی کردند. آنها در این رابطه به عقاید قشری روحانیت و خمینی در مورد زنان که به عکس العمل منفی زنان اقشار متوسط می‌انجامید، اشاره می‌کردند. این استدلال خود نشانگر دید مثبت نسبت به جریان انقلاب و حاکمیت پس از قیام و در واقع دید مثبت نسبت به خمینی بود. به همین جهت در منشور "اتحاد" بر حفظ دستاوردهای انقلاب و حاکمیت ملی تأکید زیادی گذارده شده بود؛ در حالی که از تکیه بر ضرورت مقابله با عقاید عقب‌گرا و ارتجاعی نسبت به زنان هنوز خبری نبود. در واقع هنوز مسئله زنان نیز مانند بسیاری از مسائل دموکراتیک، در رابطه با سیر انقلاب عمومی و همگانی و مسئله استقلال و مبارزات ضدامپریالیستی که به طور مکانیکی از مبارزه برای حقوق و آزادی‌های دموکراتیک تفکیک می‌شد، مورد نظر قرار می‌گرفت. در فصول بعد تأثیر این تلقی را در برنامه‌های "اتحاد" مشخص خواهیم کرد.

عکس العمل دو سازمان فوق‌الذکر در مقابل این تلاش‌ها، گویای ناپختگی و عدم توجه آنها به نیروهای دموکراتیک جامعه، منجمله زنان بود. سازمان "مجاهدین" تنها به قول ظاهری حمایت اکتفا کرد و سازمان "فدائیان" پس از تلاش‌های بسیار مؤسسان "اتحاد"، بدون پذیرش هیچ‌گونه مسئولیتی، یک رابط معین کرد تا فعالیت‌های "اتحاد" را مورد بررسی قرار دهد و پس از آن در مورد این سازمان تصمیم گرفته شود. استدلال آنها در مورد این بی‌توجهی، فرعی بودن مسئله‌ی زنان بود. این استدلال بعدها همواره در برخورد به مسائل مهم دیگری نظیر آزادی‌های دموکراتیک نیز مطرح می‌شد. بر اساس این استدلال، فعالیت در جهت حفظ آزادی‌های دموکراتیک لیبرالی و فرعی بود. عدم آگاهی مسئولان سازمان‌های چپ نسبت به مسئله زنان و مبانی تئوریک آن، از همان آغاز فعالیت برای تشکیل "اتحاد" آشکار شد؛ عدم آگاهی‌ی که جنبه‌های دیگر آن نیز به تدریج مشخص شد و نتایج وخیم آن را امروز به خوبی می‌بینیم. اما این عدم آگاهی در آن زمان، در پرده‌ای از افسانه‌های وسیعاً رایج در مورد سازمان "فدائی" یا چریک‌ها پوشانده شده بود. همین بی‌اعتنائی سازمان "فدائی" به مسئله زنان یکی از عواملی بود که مانع شد تا "اتحاد" از آغاز تأسیس به شکل سازمان "پیشگام" یعنی سازمان دانشجویان

وابسته به سازمان "فدایی" درآید. البته از همان آغاز کار، کنترل همه جانبه‌ای از سوی سازمان بر آن اعمال می‌شد؛ ولی این کنترل بیش از آنچه به یک رابطه سازمان یافته متکی باشد، بر حیثیت عمومی سازمان و در نتیجه رابطین آن استوار بود.

در اسفند ماه ۵۷، قبل از اعلام موجودیت "اتحاد"، مؤسسان اولیه، تشکیل جلساتی را از طریق انتشار در روزنامه اعلام کردند. هدف آنها از اعلام این جلسات، بحث آزاد درباره مسئله‌ی زنان و جلب هرچه بیشتر زنان علاقمند بود. این اقدام یکی از گام‌های مثبتی بود که از طرف مؤسسان برداشته شد. تعدادی از هواداران گروه‌های دیگر، منجمله "اتحاد چپ" و بعضی گروه‌های "خط ۳" و عده‌ای از زنان منفرد غیرسیاسی در این جلسات شرکت کرده و این سازمان زنان را پایه‌ریزی کردند. این اقدام خود نشانگر وجود حداقل درک صحیح از کار دموکراتیک در میان مؤسسان اولیه بود. در این جلسات، مشکلات زنان ایرانی و لزوم تشکیل سازمان‌های مستقل زنان به طور خلاصه مورد بحث قرار گرفت و منشور سازمان نیز توسط افراد علاقمند و فعالی که پس از ختم جلسات بحث آزاد، همکاری با یکدیگر را آغاز کرده بودند، تدوین شد. اعلام موجودیت "اتحاد" به فروردین ماه موقوف گردید.

قبل از اعلام موجودیت "اتحاد"، جریان اعتراض زنان در اسفند ماه ۵۷ که پس از نطق خمینی مبنی بر لزوم رعایت حجاب اجباری در ادارات به راه افتاد، مسئله را کمی جدی‌تر کرد. طبعاً این اعتراض عمدتاً از جانب زنان طبقه متوسط و شاغل صورت گرفت. زنان زحمتکش که نسبت به جریان انقلاب و رهبری آن توهم داشتند و از نظر فرهنگی نیز با حجاب ضدیتی نداشتند و اهمیت و نتایج این اقدام را نیز درک نمی‌کردند، از این اعتراض حمایتی نکردند. پس از به راه افتادن خود به خودی این جریان، یعنی تعطیل شدن ادارات و سرازیر شدن زنان به سوی نخست‌وزیری، تازه سازمان‌های زنان شکل گرفته و یا در حال تشکیل نظیر "اتحاد" به فکر حرکت افتادند. در این زمان، هر نوع حرکت اعتراضی مانند اعتراض به حجاب اجباری یا انتصاب فرماندهان ارتش و... بجای بی‌جا به "فدائیان" نسبت داده می‌شد. در واقع این سرآغاز شدت گرفتن مبارزه‌ای بود که میان گروه‌های چپ و حکومت نورسیده از همان ماه‌های قبل از قیام نطفه بسته بود. در جریان اعتراض به حجاب اجباری نیز شعارهای ضدیت با "فدائی" از سوی حزب الله مطرح شد و سازمان "فدائی" را واداشت برخورد جدی‌تری به مسئله کند و به همین جهت از یکی از هواداران خود خواست که در دادگستری (با نخست‌وزیری؟) حاضر شود و در مورد حجاب برای زنان سخنرانی کند تا حرکت آنها مهار گردد و به ضرر سازمان تمام نشود. پس از این سخنرانی و پس گرفتن حجاب اجباری از سوی طالقانی، حرکت اعتراضی پایان گرفت.

در برخورد به این جریان دو نظر در مقابل هم قرار گرفتند. نظری مبتنی بر اینکه علیرغم پایین بودن سطح آگاهی توده‌های وسیع و توهم آنها نسبت به خمینی، باید از این حرکت اعتراضی حمایت همه‌جانبه‌ای صورت می‌گرفت و دوم نظر رایج‌تر در میان "چپ" مینی بر اینکه به علت فرعی بودن مسئله و با توجه به اینکه حجاب مسئله‌ی زنان مرفه است، نباید این حرکات مورد تأیید قرار گیرند. اگر در نظر اول بی‌توجهی به سطح آگاهی توده‌ها غالب بود، در نظر دوم نیز همان استدلال غلط که بعدها در مورد بسیاری از مسائل مهم و اساسی نظیر آزادی‌های دموکراتیک به کار گرفته شد و نتایج وخیمی به بار آورد، غلبه داشت. در حالی که سازمان‌های زنان باید در این رابطه تلاش همه‌جانبه‌ای را برای توجیه نقطه نظر خود، با توجه کافی به سطح آگاهی توده‌ی زنان زحمتکش و زنان کارمند و معلم و تحصیلکرده آغاز می‌کردند و رابطه‌ی حفظ حقوق فردی را با حقوق و آزادی‌های دموکراتیک و مسائل ملموس‌تر زنان زحمتکش توضیح می‌دادند. این کار از طریق انتشار اعلامیه‌هایی که ماهیت عقاید مطرح‌کنندگان حجاب اجباری را در مورد مشکلات و مسائل عمومی زنان زحمتکش از قبیل تعدد زوجات، حق یک‌جانبه طلاق، حق سرپرستی کودکان و غیره افشاء می‌کرد، امکان‌پذیر بود. حتی اگر زنان عادی قادر به درک فوری مسئله نبودند، اشاراتی در مورد مسائلی که بعدها مطرح شد (از قبیل لغو قانون حمایت خانواده و...) برای اشاعه‌ی آگاهی در میان آنها و جلب تدریجی نظر مساعدشان نسبت به سازمان‌های زنان لازم بود. در اینجا در واقع به نظر توده‌ی زنان بی‌توجهی نمی‌شد و احتمالاً توضیحات ساده و آگاهی‌دهنده می‌توانست از عکس‌العمل منفی و طبیعی آنها نسبت به زنان طبقه متوسط بکاهد. به ویژه آنکه مسلماً در هر خانواده‌ای زن کارمند، معلم و کارگری یافت می‌شد که با حجاب موافقتی نداشت. مهم این بود که آنها به تدریج طی تجربیات خود و همراه با هشدارهای آگاهی‌دهنده، به رابطه میان مسائل "اصلی" و "فرعی" پی ببرند و در واقع ذهن سیاسی پیدا کنند. این امر نه تنها در مورد زنان زحمتکش، بلکه در مورد توده‌ی وسیعی از زنان کارمند و معلم که به طور طبیعی میل نداشتند خود را با اقشار مرفه زنان ادارات که به شدت تحت تأثیر فرهنگ مصرفی غرب بودند بیامیزند نیز صادق بود. آنها باید درک می‌کردند که طرح حجاب اجباری، طلیعه اقدامات بعدی رژیم مانند اخراج زنان، بستن مهد کودک و غیره است و کم‌بها دادن به مسئله‌ی حجاب در واقع نوعی کمک به گشودن راه برای اقدامات بعدی خواهد بود.

این گونه فعالیت‌های تبلیغی یکی از وظایف مهم سازمان‌های سیاسی برای اشاعه‌ی آگاهی و جلب نظر زنان به شمار می‌آمد. اصل مهم تبلیغ آن است که در زمان مناسب و در رابطه با مسائل روز صورت گیرد و به مردم یاری کند تا مسائل را با یکدیگر ربط دهند و سیستم فکری منجم و

آگاهانه ای پیدا کنند. بی توجهی به مسئله ی تضییق حقوق فردی ( نظیر حق پوشش) در واقع نفی وظیفه ی اصلی یک سازمان زنان و حتی سازمان های سیاسی یعنی تعمیق و ارتقاء آگاهی سیاسی توده ها بود. اصلی و فرعی کردن های بی جای گروه های چپ در این موارد، شمای کوچکی از نظریه تضاد اصلی و عمده بود که در واقع به جز نفی دیالکتیک و رابطه متقابل پدیده ها، معنای دیگری نداشت و سرانجام نیز به حمایت بخش وسیعی از گروه های چپ از حکومت خمینی (که بر اساس نظریه تضاد عمده با آمریکا تضاد داشت) انجامید. بر طبق این نظریه، وظیفه سازمان های سیاسی این بود که صرفاً در رابطه با آمریکا و امپریالیسم به مردم آگاهی دهند و آنها را به حرکت در آورند. آنها به این واقعیت توجهی نداشتند که ضدیت توده های وسیع با آمریکا، در رابطه با مسائل مادی و ملموس زندگی شان و بر اساس تمایل شدید آنها برای نیل به یک زندگی بهتر، مرفه تر، آسوده تر و آزاد تر شکل گرفته و وظیفه ی گروه های سیاسی آن است که با تکیه بر این تمایلات، آگاهی سیاسی توده ها را در رابطه با چگونگی دستیابی به این زندگی بهتر ارتقاء دهند و به آنها بیاموزند که چه راهی را انتخاب کنند. آنها توجه نمی کردند که مردمی که نیاموزند برای دفاع از منافع ملموس و روزمره خود به پاخیزند، بر علیه آمریکا نیز به پا نخواهند خاست و نمی توان در مورد یک مسئله به آنها آگاهی داد، اما در مورد مسائل دیگر سکوت کرد یا بی توجه از آنها گذشت و چنین سیاستی موجب خواهد شد توده های وسیع که بر اساس تمایلات دموکراتیک شان و در جهت تحقق آنها می توانند در مسیر دموکراتیسم، پیشرفت اجتماعی و سوسیالیسم گام نهند، تحت تأثیر خلاء سیاسی به سمت نظریات رایج تر و سنتی تر رو کنند و به علت ناآگاهی سیاسی، به آلترناتیوهای نامطلوب تر ولی آشنا تر تمایل یابند. نتیجه ای که سه سال پس از انقلاب با جهت گیری نسبتاً مثبت مردم نسبت به خانواده ی پهلوی حاصل شد.

سیاست سازمان "فدائی" و اکثر گروه های چپ نیز بر این گونه نظریه ها استوار بود. طبعاً هواداران این گروه ها نیز که در سازمان های زنان، دانشجویان، دانش آموزان، معلمان و... متشکل بودند، همین گونه می اندیشیدند و از همین رو، از همان فردای روز قیام با کج روی، فرصت های مناسبی را برای ایجاد پیوند با توده های وسیع زنان، دانشجویان، دانش آموزان و... از دست دادند.

### اعلام موجودیت و انتشار منشور در فروردین ۱۳۵۸

همانطور که قبلاً اشاره کردیم، هیئت مؤسس "اتحاد ملی زنان" پس از تشکیل جلساتی از علاقمندان و تدوین منشور، موجودیت این جریان را در فروردین ماه ۱۳۵۸، از طریق انتشار منشور در روزنامه های کثیرالانتشار اعلام کرد. اکثریت اعضایی که پس از اعلام موجودیت

"اتحاد" به آن پیوستند، از هواداران سازمان "فدائی" بودند که از طریق آشنایی با اعضاء و هواداران سازمان به "اتحاد" مراجعه می کردند. تعدادی از افراد منفرد، غیرسیاسی و یا هواداران سایر گروه ها نظیر "اتحاد چپ" و "خط ۳" نیز در این سازمان عضویت یافتند.

مفاد منشور اعلام شده، بیانگر دیدگاه سیاسی مؤسسان و درک آنها از سازماندهی زنان بود. در این منشور که در واقع یک نوع قطعنامه ی سیاسی بود، گفته شده بود که "اتحاد ملی زنان" سازمانی است دموکراتیک که به هیچ حزب، گروه و یا دسته ای وابسته نیست و با هدف دفاع از دستاوردهای انقلاب، حاکمیت ملی و دفاع از منافع زنان زحمتکش و متوسط جامعه ی ایران بر پایه ی اصل برابری زن و مرد تشکیل شده است. در این منشور، پس از ذکر نمونه هایی از جنبازی های زنان در راه انقلاب، اعم از شهدای زن سازمان "فدائی" و "مجاهد" و زنان گمنامی که در ۱۷ شهریور به خاک افتادند، طرح شده بود کسانی که به مبارزه در راه برابری حقوق زن و مرد اعتقاد دارند، کسانی که هیچ گونه وابستگی به بیگانه اعم از چین و شوروی ندارند، می توانند در این سازمان عضویت یابند. بند مربوط به وابستگی به چین و شوروی برای ممانعت از ورود هواداران حزب توده و سازمان انقلابی و منحصر کردن عضویت به هواداران گروه های موسوم به "خط ۲" (که در آن هنگام تنها سازمان "فدائی" را در بر می گرفت و بعدها "راه کارگر" نیز به آن اضافه شد) آورده شده بود. روشن بود که این بند به زنان غیرسیاسی که اساساً علاقه ای به مسئله چین و شوروی نداشتند، مربوط نمی شد. در واقع این بند از طرفی بازتاب مبارزه ی سیاسی و سیاسی میمی بود که میان سازمان "فدائی"، "حزب توده" و "سازمان پیکار" برای ایجاد اوتوریت در سطح نیروهای فعال جنبش چپ در آن مقطع جریان داشت - که در منشور اتحاد به طور پوشیده تر و در منشور سازمان دانشجویی "پیشگام" به طور صریح تری تجلی پیدا کرده بود - و از سوی دیگر نشانه ی عدم توجه مؤسسان این سازمان به اصول فعالیت دموکراتیک توده ای بود. تنها بعدها و پس از فراز و نشیب های بسیار، آنها به تجربه به این اصل پی بردند که تمایز میان سازمان ها و گروه های دموکراتیک نه در بندهایی که موضع گیری ایدئولوژیک معینی را بیان می کند، بلکه در مضمون برنامه ی سیاسی و عملی آنها نهفته است و با تدوین یک برنامه ی مشخص، کسانی که با آن برنامه ی سیاسی مخالفند - و مسلماً مخالفت آنها بر پایه مبانی تئوریک معینی منجمله نقطه نظرات نزدیک به نقطه نظرهای دستگاه رهبری شوروی یا چین استوار است - وارد این سازمان ها نمی شوند.

پس از اعلام موجودیت و انتشار رسمی منشور، سازماندهی تشکیلات آغاز شد. این سازماندهی بدون اتکاء به یک برنامه ی مشخص انجام گرفت. به این معنی که اگر طرح تشکیلاتی باید منطبق بر وظایف مرحله ای و نیازهای مربوط به انجام وظایف مشخص می شد، در آن زمان به

علت دقیق نبودن برنامه و مشخص نشدن اهداف کوتاه مدت و دراز مدت، طرح تشکیلاتی نیز چندان دقیق نبود.

در اولین جلسات هیئت مؤسس، یک هیئت اجرایی موقت برای اداره ی امور "اتحاد" برگزیده شد. قرار بود این هیئت اجرایی تا زمان تدوین اساسنامه و انجام انتخابات، این وظیفه را بر عهده داشته باشد. در این زمان علاوه بر هیئت اجرایی موقت، شورایی نیز به نام شورای مسئولین و فعالین شامل اعضای هیئت مؤسس، هیئت اجرایی موقت و مسئولین کمیته ها و بمضی از افراد فعال نیز تشکیل شد. کمیته هایی که در این زمان شکل گرفته بودند عبارت بودند از: زحمتکشان (شامل امداد و سواد آموزی)، حقوقی و ترجمه. شورای مسئولین و فعالین در واقع هماهنگ کننده فعالیت ها بود.

کمیته ی ترجمه، همچنان که از نام آن پیداست، وظیفه ی ترجمه متون مربوط به مسائل زنان و انتشار آنها را بر عهده داشت. وظیفه ی کمیته ی زحمتکشان، تلاش در جهت برقراری رابطه با زنان محلات جنوب شهر از طریق تأسیس کلاس های سواد آموزی، مطب، مهد کودک و... بود. برای تأسیس این مراکز، بخش مهمی از نیروی کمیته در بخش تحقیق متمرکز شده بود. این عده با مراجعه به محلات جنوب و جمع آوری اطلاعات مربوط به موقعیت و جو محل، مناطق مناسب برای ایجاد کلاس یا مطب را مشخص می کردند. وظیفه ی اصلی کمیته ی حقوقی، بررسی مسائل حقوقی زنان یا تأکید بر افشای نابرابری در شرع اسلام تعیین شده بود. علاوه بر فعالیت این کمیته ها، نشریه ای نیز تحت نظر هیئت اجرایی موقت انتشار می یافت و هنوز هیئت تحریریه ی جداگانه ای شکل نگرفته بود.

در اینجا باید اشاره کنم که فعالیت های "اتحاد" تحت نظریکی از رابطن سازمان "فدائی" که عضو هیئت اجرایی موقت نبود و با وجود این به نوعی حق و تو داشت انجام می گرفت. خود وی مسئولیت یکی از کمیته ها را به عهده داشت. این شخص فاقد کم ترین اطلاعات تئوریک و تجربه ی عملی در رابطه با مسئله ی زنان بود. در واقع نقش وی بیش از آنچه اداره ی امور "اتحاد" و برنامه ریزی و... باشد، کنترل مواضع سیاسی برای محدود نگه داشتن "اتحاد" در چهارچوب مواضع سیاسی سازمان "فدائی" بود و همین امر موجب اصطکاک دائم وی با اعضای منفرد، هواداران گروه های سیاسی دیگر و حتی هواداران خود سازمان می شد. به موارد این اصطکاک در بخش توضیح فعالیت های پنج ماهه ی "اتحاد" اشاره خواهیم کرد.

در پنج ماهه ی اول سال ۵۸، عمده فعالیت های "اتحاد" در انتشار چند شماره ی روزنامه، انتشار اعلامیه های سیاسی، اقداماتی در جهت حمایت از زنان کار آموز قضایی، تلاش هایی در جهت ایجاد مراکز ارتباط با زنان در محلات جنوب شهر، ترجمه یک کتاب و... خلاصه می شد.

ابتدا به توضیح فعالیت کمیته ی زحمتکشان می پردازیم:

### کمیته زحمتکشان (امداد و سواد آموزی)

بسیاری از اعضای این کمیته در چند ماه اول فعالیت، به محلات مراجعه و فرم های اطلاعاتی را از طریق گفتگو با زنان محلات و مراجعه به مدارس و درمانگاه ها پُر می کردند. اما پُر کردن این فرم ها و کسب اطلاعات، ملازم با تشکیل کلاس های سوادآموزی و یا تأسیس مطب در این محلات نبود. زیرا مشکلات بی شماری در رابطه با ایجاد این مراکز وجود داشت. به طور مثال "اتحاد" فاقد نیروی کافی برای تأسیس مطب بود. در آن زمان تنها دو پزشک و تعداد محدودی پرستار در "اتحاد" عضویت داشتند. در آغاز فعالیت، یک مطب در یکی از محلات جنوب شهر اجاره شد و به کار پرداخته؛ اما به علت کم کاری پزشک و کم کاری مسئول امداد و به علت وجود درمانگاه عمومی در محل، این مطب عملاً پا نگرفت. گذشته از این مشکل اصلی، روشن نبودن وظایف و عدم برنامه ریزی مناسب برای فعالیت، موجب عدم تحرک افراد می شد. اعضای تیم پزشکی نمی دانستند چگونه فعالیت های پزشکی و سیاسی را تلفیق کنند و به همین جهت نیز عملاً کم کاری می کردند. یک پزشک دیگر نیز که به "اتحاد" پیوسته بود، تا مرداد ۵۸ به علت ندانم کاری و کم کاری مسئول امداد بیکار ماند. پیدا کردن محل مناسب برای مطب، جمع آوری منابع مالی لازم و وسایل پزشکی، نیاز به فعالیت همه جانبه و گسترده ای داشت که متأسفانه صورت نمی گرفت. اکثر افراد این بخش، فاقد درک درست از اهمیت ایجاد رابطه با توده ی زنان بودند و به علت عدم وجود این درک، برای انجام کار توده ای که به صبر و حوصله ی بسیار نیاز دارد و کاری بطنی و آرام است انگیزه ای قوی نداشتند.

در مورد کمیته سوادآموزی نیز ندانم کاری و روشن نبودن وظایف، موجب هدر رفتن همه ی نیرویی شد که طی چند ماه به کار گرفته شده بود. با توجه به حضور تعداد قابل توجهی معلم در این کمیته، بدون اتکاء به فرم های اطلاعاتی، کلاس های تقویتی برای دختران دبیرستان ها برگزار شد، بدون آنکه روشن باشد هدف از تأسیس این کلاس ها چیست و چه برنامه ی سیاسی-تبلیغی برای جذب دختران و یا ایجاد رابطه با مادران آنها باید انجام گیرد. طی این مدت حتی یک کلاس سوادآموزی برای زنان تشکیل نشد. مسلماً ایجاد این کلاس ها به علت عدم علاقه ی زنان به آموختن سواد مشکل تر بود؛ اما اگر انگیزه ای قوی و برنامه ای روشن وجود داشت، این مشکلات نمی توانستند مانع انجام این کار شوند. در واقع در اینجا نیز همان عواملی که مانع پیشرفت کار امداد می شد، یعنی نبود درک روشن از اهمیت کار توده ای و انگیزه ی قوی برای این کار و نبود یک برنامه ی مشخص توجه شده که رابطه ی آن با اهداف مورد نظر "اتحاد"



روشن باشد، مانع پیشرفت کار می‌گردید. خلاصه آنکه بعد از تعطیل مدارس در خرداد ماه، فعالیت‌های کمیته‌ی سوادآموزی برای تشکیل کلاس‌های تقویتی خاتمه یافت، بدون آنکه کوچک‌ترین رابطه‌ی سیاسی‌ی با دختران شرکت‌کننده در کلاس‌ها ایجاد شده باشد. مشکل دیگر جو ظاهراً شدید مذهبی محلات جنوب شهر بود که به طور کاذب با هوچی‌گری اعضای کمیته‌ها و مساجد و افراد حزب الهی به وجود می‌آمد، بدون آنکه لزوماً توده زنان یا مردان تمایلات انحصارطلبانه مذهبی داشته باشند. این مسئله در توزیع اعلامیه‌های "اتحاد" مشکل ایجاد می‌کرد چون مکرراً از طرف حزب الهی‌ها مطرح می‌شد که چرا اعلامیه‌ها با نام خدا شروع نشده پس مربوط به گروه‌های چپ است. توده‌ی وسیع مردم نیز که علیرغم تمایلات نهفته‌ی دموکراتیک، در مورد نهادها و سازمان‌های دموکراتیک اطلاعی نداشتند و اصولاً فاقد تصویر روشنی از دموکراسی بودند، تسلیم جو می‌شدند و در برخوردهایی که پیش می‌آمد، منفعل می‌ماندند. اکثر توزیع‌کنندگان اعلامیه‌ها نیز به علت عدم آگاهی همه‌جانبه از اصول سازمان‌های دموکراتیک و معیارهای آن، نمی‌توانستند به خوبی پاسخگوی اعتراضات حزب الهی‌ها باشند. وجود چنین جوّی اعضای "اتحاد" را دلسرد می‌کرد. در این مقطع تصمیم گرفته شده بود که فعالیت‌های پزشکی و سوادآموزی و غیره تحت نام "اتحاد" صورت نگیرد. اما این مسئله به کرات از سوی اعضاء مطرح می‌شد که در این صورت کار ما با مؤسسات خیریه تفاوتی ندارد و همین امر خود موجب ضعیف شدن انگیزه‌ی آنها برای فعالیت توده‌ای می‌شد. همین افراد که برای بخش روزنامه کار در خیابان‌ها، علیرغم جو ضد کمونیستی، آمادگی بسیاری از خود نشان می‌دادند، قادر نبودند با صبر و حوصله کار ظریف و دشوار ایجاد رابطه با توده‌ها و به خصوص توده عقب‌مانده‌ی زنان انجام دهند. اکثریت افراد کمیته‌های امداد و سوادآموزی، مانند سایر اعضای "اتحاد" عموماً دانشجو و هوادار سازمان‌های چپ و متعلق به خانواده‌های قشر متوسط بودند که حتی در زندگی شخصی خود نیز با مردم زحمتکش، مکانیزم روانی آنها، خواسته‌ها و آرزوهای شان و سطح آگاهی سیاسی و مناسبات فرهنگی حاکم بر زندگی این طبقات آشنایی چندانی نداشتند. علاوه بر این، آنها فاقد آموزش لازم برای کار توده‌ای بودند و به علت ماهیت جدا از مردم تفکرشان و آموزش سیاسی سکتاریستی که در حول و حوش سازمان‌های چپ کسب می‌کردند، به کار توده‌ای در میان زنان زحمتکش، کارمندان و معلمان بهایی نمی‌دادند و در واقع علاقه‌ی شدیدی که به شرکت در کمیته زحمتکشان نشان می‌دادند، صرفاً ظاهری بود. در زمینه‌ی ایجاد مهد کودک نیز اقداماتی تحت نظر سازمان "فدائی" انجام گرفت و حتی محلی نیز اجاره شد و انواع اسباب بازی‌ها نیز تهیه گردید. اما سرانجام معلوم نشد که کار تأسیس آن به کجا انجامید. بعدها رابط سازمان در یک مذاکره‌ی خصوصی گفت که این

مهد کودک را به بخش کارگری سازمان سپرده است.

به طور خلاصه، در این مقطع به علت روشن نبودن وظایف و کم کاری مسئولین، اقدامات اساسی در جهت ایجاد رابطه با زنان محلات جنوب انجام نگرفت؛ در حالی که با توجه به وجود فضای نیمه دموکراتیک، فرصت مناسبی برای این گونه فعالیت ها وجود داشت. پس از چند ماه فعالیت، به علت به بن بست رسیدن فعالیت کمیته های مختلف به دلیل روشن نبودن وظایف و طرح تشکیلاتی و بی انضباطی و درهم ریختگی موجود، طرح جدید تشکیلاتی با توجه به وظایف و اهداف کوتاه مدت هر کمیته تهیه شد.

در مقدمه ی کوتاه این طرح، وظیفه ی اصلی "اتحاد"، ارتقاء آگاهی سیاسی و جذب زنان زحمتکش و ارتقاء و آگاهی و جذب زنان اقشار متوسط برای جلوگیری از سمت گیری آنها به سوی ضدانقلاب و امپریالیسم تعیین شده بود. در رابطه با هدف اول، یعنی ایجاد رابطه با زنان زحمتکش، کمیته های امداد، سوادآموزی، مهد کودک و کارگری پیش بینی شده بود. در برنامه ی کوتاه مدت، صرفاً تأمین مراکز درمانی و تشکیل کلاس های سوادآموزی برای ایجاد رابطه ی وسیع با زنان در نظر گرفته شده و جزئیات تأسیس این مراکز و فعالیت هایی که برای آن لازم بود، مشخص گردیده بود. اما قبل از اجرای این برنامه با هجوم رژیم به آزادی های دموکراتیک و سپس حمله به کردستان، فعالیت "اتحاد" برای مدت کوتاهی متوقف شد و اقدامات بخش زحمتکشان به آنچه در بالا آمد محدود ماند.

### کمیته ی ترجمه

در کمیته ی ترجمه، در مدت پنج ماه، تنها یک کتاب ترجمه و منتشر شد. مضمون این کتاب بیانگر روشن نبودن خط مشی کمیته ی ترجمه بود. مشی سیاسی بر اساس شناخت نیازهای سیاسی جنبش زنان تعیین نشده بود. ترجمه و انتشار اولین کتاب شتاب زده صورت گرفت و استقبال چندانی هم از آن نشد.

### کمیته ی حقوقی

در کمیته ی حقوقی نیز تحقیقاتی در زمینه حقوق زن در اسلام صورت گرفت. عمده ی افراد این کمیته از غیر هواداران سازمان تشکیل شده بود. تمایلات ضد مذهبی شدید آنها مورد مخالفت هواداران سازمان قرار گرفت که تمایلات سیاسی خود را با عنوان در نظر گرفتن عرف عام و سنت های مردمی توجیه می کردند. برنامه ی کمیته ی حقوقی، تحقیق درباره ی نابرابری های موجود بین زن و مرد در دین اسلام و انتشار جزوه هایی در این باره بود. البته روشن بود که انتشار این جزوه از سوی "اتحاد" در آن زمان به طور علنی امکان پذیر نبود. اما تهیه چنین جزوه ای در

مورد حقوق زنان به طور کلی و طرد قوانین قرون وسطایی شرع اسلام، بدون آنکه اسمی از مذهب معینی برده شود و بدون ذکر نام "اتحاد" امکان پذیر بود و باید انجام می شد. درست است که استدلال اعضای کمیته ی حقوقی و بی توجهی آنها به سطح آگاهی توده ی زنان و توهم مردم نسبت به خمینی و اسلام غلط بود و استدلال مخالفین آنها مبنی بر اینکه در این مرحله به اسلام نباید کاری داشت، به خودی خود نادرست نبود، اما مسلماً این دو استدلال از دیدگاه های سیاسی متفاوت دو طرف ناشی می شد. بک نظر با ادعای اینکه این رژیم نیز شکلی دیگر از حاکمیت بورژوازی است، به شدت مخالف آن بود؛ در حالیکه نظر دیگر با ادعای اینکه رهبری حکومت با خرده بورژوازی است و خرده بورژوازی نیز در صف خلق قرار دارد و خطر عمده، امپریالیسم و سرمایه داری وابسته است، نسبت به حکومت نظر مثبتی داشت. این استدلال که بعدها روشن شد استدلال حزب توده است، به طور نهفته در تحلیل های یک در میان روزنامه ی "کار" به چشم می خورد. البته در آن هنگام به علت کم سوادی عمومی، نه تنها کسی از ریشه های ایدئولوژیک-تئوریک چنین درک هایی آگاه نبود، بلکه از مشابهت آنها با نظریات حزب توده نیز که مرتباً انتشار می یافت چیزی نمی دانست. اکثر هواداران اساساً روزنامه ی دیگری به جز روزنامه ی "کار" نمی خواندند و اهمیتی برای حزب توده قائل نبودند. البته در این زمان هنوز تحلیل مشخصی از ماهیت انقلاب اخیر، ماهیت حکومت و دورنمای آن و... از سوی سازمان "فدائی" ارائه نشده بود. از طرفی نامه ی محبت آمیز به پاسداران انتشار می یافت و از طرف دیگر در مقاله ای مربوط به درگیری های انزلی، پاسداران مزدوران سرمایه نامیده می شدند. از یک طرف نامه به بازرگان و شکایت از پاسداران انتشار می یافت و از طرف دیگر از لیبرال های وابسته به آمریکا در مقالات گفتگو می شد. (جالب است در اینجا اشاره کنیم که پس از نامه ی سازمان به بازرگان، "اتحاد" نیز موظف شد که در رابطه با تضييع حقوق دموکراتیک مردم توسط اوباش حزب الله نامه ای به بازرگان بنویسد). البته این مناقشات نمایانگر تشنیت درونی سازمان "فدائی" و سرآغاز شدت گرفتن اختلافاتی بود که تاکنون تحت شعار مبارزه ی مسلحانه و ضدیت با حزب توده پنهان مانده بودند و اکنون با شدت گرفتن مبارزه عریان می شدند. مواضع دوپهلوی سازمان در رابطه با جنگ گنبد، کردستان و غیره نیز از این اختلافات ناشی می شد. اما هواداران در آن زمان چیزی از این جریان ها نمی دانستند و بیشتر بر اساس موضع رسمی اعلام شده در "کار" یا اعلامیه ها موضع گیری می کردند و در نتیجه، در کلاف سردرگم تناقضات آن نیز گرفتار می آمدند. "اتحاد" نیز زیگزاک های سازمان را در اعلام مواضع منعکس می کرد. این روند در جریان کار کمیته ها، نظیر کمیته ی حقوقی، نیز تبلور می یافت. به هر حال فعالیت کمیته حقوقی با توجه به مخالفت با برنامه آن عملاً متوقف ماند.

در همین زمان، مسئله‌ی تشکیل کمیته‌ی کارمندی نیز مطرح شد. به نظر می‌رسید مسئله‌ی برابری حقوقی زن و مرد عملاً بیشتر مورد توجه زنان کارمند است و به همین جهت بیشتر زنان کارمند که با "اتحاد" تماس می‌گرفتند، به کمیته حقوقی فرستاده می‌شدند. اما مسئله‌ی تشکیل کمیته کارمندی تا هنگام آغاز دوره‌ی دوم فعالیت "اتحاد" معوق ماند. در برنامه‌ی جدیدی که در اواخر فعالیت این دوره تهیه شد و قبلاً به آن اشاره کردیم، تشکیل کمیته‌ی کارمندی، پرستاری و معلمین تحت عنوان بخش شاغلین پیش بینی شده بود. ولی همانطور که گفتیم این برنامه در این دوره به علت توقف فعالیت‌های دموکراتیک اجرا نشد. در این برنامه، علاوه بر کمیته‌های شاغلین و زحمتکشان، ادامه‌ی کار کمیته‌ی ترجمه و حقوقی با برنامه‌ای متفاوت و تشکیل کمیته‌های تحقیق و انتشارات نیز مد نظر قرار گرفته بود.

لازم به تذکر است که در این دوره، علاوه بر فعالیت کمیته‌های فوق، یک کمیته‌ی جنبی به نام آرشیو و کتابخانه نیز تشکیل شده بود که روزنامه‌های پرتیراژ روز و روزنامه‌های سیاسی گروه‌ها و اخبار مربوط به زنان را آرشیو و کتاب‌های مربوط به مسئله‌ی زنان را در کتابخانه‌ای جمع‌آوری می‌کرد. در واقع بدون آنکه روشن باشد چه استفاده‌ای از این آرشیو به عمل خواهد آمد، نیروی زیادی در آرشیو کردن این اخبار وسیع به هدر رفت و حتی در مرحله‌ی بعدی فعالیت، از این آرشیوها استفاده‌ای نشد. سود بردن از این آرشیو نیازمند برنامه‌ی تحقیقی وسیعی بود که نه در آن هنگام و نه بعدها در "اتحاد" انجام نگرفت.

رابطه‌ی این کمیته‌ها با یکدیگر، همانطور که قبلاً اشاره کردیم، توسط شورای مسئولین و فعالین برقرار می‌شد و تقسیم کار روشنی میان هیئت اجرایی موقت و شورای مسئولین وجود نداشت. این امر موجب تداخل وظایف و درهم ریختگی برنامه‌ها می‌شد. سر و سامان دادن به این وضع به تدوین اساسنامه و انتخابات موکول شده بود. همانطور که گفتیم، قبل از تدوین اساسنامه، طرح تشکیلاتی و برنامه توسط یکی از اعضاء تهیه شده بود که در آن تا حدودی ارتباط کمیته‌ها با یکدیگر و وظایف هر یک از ارگان‌ها نظیر هیئت تحریریه و اجرایی و شورای مسئولین مشخص شده بود. این برنامه در دوره‌ی بعد اجراء شد که در توضیح فعالیت آن دوره به تفصیل آن را بررسی خواهیم کرد. در اواخر این دوره‌ی فعالیت، اساسنامه نیز تدوین گردید و به تصویب رسید. قرار بود انتخابات بر مبنای این اساسنامه صورت گیرد. در این اساسنامه، انتخاب یک شورای نمایندگان به نسبت تعداد اعضاء که نقش کنگره را ایفا کند، پیش بینی شده بود. این شورا باید برنامه‌ی عمل یک ساله را تصویب و یک شورای مرکزی ۲۱ نفره که مسئولیت تصمیم‌گیری‌های اساسی را در فاصله‌ی دو کنگره به عهده بگیرد، انتخاب می‌کرد. این شورای مرکزی نیز باید از میان اعضاء خود، مسئولین کمیته‌ها، اعضاء هیئت اجرایی و تحریریه را

انتخاب می‌کرد. این اساسنامه در بندهای دیگر، شرایط عضویت، انحلال و موارد دیگر را تعیین کرده بود. اما قبل از آنکه انتخاباتی بر اساس این اساسنامه صورت گیرد، یورش به کردستان فعالیت علنی را متوقف کرد.

### انتشار روزنامه در این دوره

همانطور که قبلاً اشاره کردیم، مواضع سیاسی که در روزنامه و اعلامیه‌ها منعکس می‌شد، تحت تأثیر رابطه با سازمان "فدائی" و نحوه‌ی تلقی‌اش از چگونگی اعلام مواضع سیاسی یک سازمان دموکراتیک و همچنین تحت تأثیر تمایلات سیاسی توده‌ی متشکل در درون "اتحاد" که عمدتاً هواداران "فدائی" بودند تعیین می‌شد. در واقع این مواضع بیش از آنکه متأثر از وضعیت عینی توده‌ی زنان، اعم از زحمتکش، کارمند، معلم و... و با هدف ارتقاء آگاهی سیاسی آنها اتخاذ شود، تحت تأثیر مواضع سیاسی سازمان تعیین می‌شد. این مسئله در واقع از عدم آگاهی رهبران سازمان "فدائی"، اعضای و هواداران آنها در همه سطوح از چگونگی کار دموکراتیک و توده‌ای ناشی می‌شد و همین عدم درک نیز موجب شده بود که سازمان‌های مختلفی تحت نام "پیشگام" معلمین، دانشجویان و دانش‌آموزان تأسیس شوند. وظیفه عمده‌ی این سازمان‌ها نه جذب و تشکل توده‌های مبارز و ارتقاء آگاهی دموکراتیک و سیاسی آنها بلکه تشکل هواداران گروه‌های سیاسی برای بازی کردن نقش مدافع و به عهده گرفتن بخشی از کار توزیع اعلامیه‌ها و تبلیغ نظرات سیاسی این سازمان‌ها بود. تمایلات به شدت سکتاریستی و غیره توده‌ای رایج در چپ (که خود تا حدودی ناشی از فقدان ایده‌های دموکراتیک و نهادهای دموکراتیک در فرهنگ سنتی جامعه از یک سو و بدآموزی‌های امثالینی رایج در جنبش کمونیستی از سوی دیگر بود)، ناپختگی سیاسی و عدم وجود حداقل پیوند با توده‌ها، زمینه‌ای بود که این سازمان‌های به اصطلاح دموکراتیک در آن شکل گرفتند. وضعیت "اتحاد" تا حدودی با سازمان‌های "پیشگام" متفاوت بود. علت اساسی این امر این بود که اکثر اعضای هیئت مؤسس که دانشجویان عضو کنفدراسیون‌های خارج از کشور بودند، در مورد چگونگی کار دموکراتیک و سازمان‌های دموکراتیک تجربه داشتند و می‌کوشیدند ظاهر دموکراتیک "اتحاد" را حداقل در همان حد ظاهر دموکراتیک کنفدراسیون خارج از کشور حفظ نمایند. علاوه بر این، بی‌توجهی سازمان "فدائی" به مسئله‌ی زنان، خود عاملی شد که دیرتر به فکر "اتحاد" بیفتد و هنگامی هم که به این فکر افتاد، با مقاومت شدید اعضای فعال "اتحاد" که به تجربه به لزوم کار دموکراتیک پی برده بودند مواجه شد. (توضیح کشمکش‌های مربوط به وابسته کردن اتحاد به سازمان در بخش بعدی خواهد آمد). "مجاهدین خلق" هم در این درک از سازمان‌های

دموکراتیک شریک بودند. آنها نیز انواع و اقسام سازمان‌های دانشجویی، دانش‌آموزی و هواداران و... وابسته به "مجاهدین" را تأسیس کردند که وظیفه‌ی اصلی آنها حمایت از مواضع سیاسی اعلام شده "مجاهدین"، توزیع نشریه‌ی "مجاهد" و تبلیغ نظرات سیاسی این سازمان بود.

با توجه به آنچه که در بالا آمد، می‌توان دریافت که چرا اکثر مقالات روزنامه‌ی "اتحاد" به جای پرداختن به مسائل ملموس و مشخص برای جلب توجه‌ی زنان و ارتقاء آگاهی آنها در مورد نابرابری‌های اجتماعی میان زن و مرد، به طرح مسائل سیاسی روز از قبیل جنگ کردستان، جنگ گنبد، انتخابات، حمله به میتینگ‌ها و غیره اختصاص داشت و اعلامیه‌های بسیاری درباره‌ی این حوادث از طرف "اتحاد" منتشر می‌شد؛ بیان این انتقاد به این معنی نیست که درباره‌ی این وقایع نباید چیزی نوشته می‌شد. بلکه مسئله اصلی این است که این مسائل چگونه طرح می‌شد و چه حجمی از مطالب نشریه را به خود اختصاص می‌داد. البته در کنار طرح مکرر این گونه مسائل سیاسی روز، مقالاتی نیز در رابطه با مسائل خاص زنان از قبیل مسئله کارآموزان قضائی زن و تحصن آنها در دادگستری، یا اعتراض به لغو قانون حمایت خانواده نیز انتشار می‌یافت. اما واقعیت انکارناپذیر آن است که در آن زمان "اتحاد" تحت فشار رابطین و هواداران سازمان، بیش از آنچه به طرح مسائل مشخص زنان پردازد و یا وقایع سیاسی روز را با توجه به سطح آگاهی توده‌ی زنان و در ارتباط با منافع مشخص آنها توضیح دهد، به انتشار مقالات و اعلامیه‌های مجرد سیاسی و موضع‌گیری صرف به تبعیت از موضع سیاسی یک گروه مشخص می‌پرداخت.

در واقع مخاطب این نشریه و اعلامیه‌های منتشره، نه زنان کارمند، معلم، کارگر، خانه‌دار و غیره، بلکه زنان هوادار گروه‌های سیاسی چپ بودند که با یکدیگر رقابتی سکتاریستی داشتند. مراکز فروش نشریه و پخش اعلامیه نیز با توجه به غالب بودن این درک از کار دموکراتیک جز در مقابل دانشگاه و محل برگزاری میتینگ‌های سیاسی نبود. مضمون مقاله‌ها و اعلامیه‌ها هم باید با نظرات مطروحه در "کار" می‌خواند، و گرنه مورد اعتراض رابط سازمان "فدائی" قرار می‌گرفت. او در تعیین مواضع و مضمون مقاله‌ها و تصحیح آنها حق و ثواب داشت و جایی برای بحث و گفتگو نیز نبود. چون هوادار به زعم آنها یعنی کسی که آنچه را به او می‌گفتند می‌پذیرفت. البته اگر انتقادی داشت می‌توانست بنویسد و یا به رابط بگوید؛ اما حق نداشت این انتقاد را در حضور جمع و یا افراد "نامحرم" یا حتی هواداران پایین‌تر عنوان کند.

در اینجا لازم است درباره‌ی درک سازمان "فدائی" از نحوه‌ی فعالیت سازمان‌های دموکراتیک و برنامه آنها سخن گفته شود. مدتی پس از تأسیس "اتحاد"، سازمان "فدائی" نظریه‌ای را در مورد سازمان‌های دموکراتیک مطرح کرد مبنی بر اینکه سازمان‌های دموکراتیک سازمان‌هایی هستند که آن مواضع دموکراتیکی را که خود سازمان نمی‌تواند اتخاذ کند، اعلام

کنند. اعلام حمایت از ریاست جمهوری طالقانی که موجب اختلاف نظر شدید در "اتحاد" شد، یک نمونه از این گونه مواضع بود که در آن هنگام بر اساس این نظریه از طرف "اتحاد" اتخاذ گردید. بی پایه بودن این نظر به عیان روشن است. روشن نبود که چرا یک سازمان چپ نمی تواند موضعی را که درست می داند اعلام کند و اگر آن را نادرست می داند چرا یک سازمان دموکراتیک باید آن را اتخاذ کند. مگر نه اینکه مواضع سیاسی یک سازمان دموکراتیک باید با توجه به منافع توده های مورد نظر آن و سطح آگاهی سیاسی آنان و با هدف ارتقاء این آگاهی اتخاذ شود؟ پس این نظریه ی عجیب و غریب در باره ی وظایف سازمان های دموکراتیک از کجا ناشی می شد؟ مسئله ی حمایت از ریاست جمهوری طالقانی که از طرف "مجاهدین" طرح شده بود، موجب بروز اختلاف شدیدی در "اتحاد" شد و فرصت مناسبی به مخالفان - که عموماً از هواداران سایر گروه ها بودند - داد تا ثابت کنند مضمون فعالیت های "اتحاد" غیر دموکراتیک است و "اتحاد" به سازمان "فدائی" وابسته می باشد. این اختلاف منجر به خروج بعضی از این افراد گردید. اما مسئله به همین جا ختم نشد. حق وتوی رابط سازمان و استدلال های غیرمنطقی ی که ابراز می شد، حتی موجب برانگیختگی خود هواداران سازمان که عضو هیئت اجرایی موقت بودند و یا مسئولیت های مهمی داشتند نیز می گردید. این افراد حداقل دارای تجربه ای مختصر از کار دموکراتیک بودند و به تدریج در می یافتند که با چه عناصر ناآگاهی به نام عضو سازمان "فدائی" روبرو هستند. البته در آن زمان این ضعف را به عناصر رابط محدود می کردند و این اصطکاک ها تحت تاثیر موقعیت عمومی خوب سازمان چندان شدت نمی گرفت. هنوز مدت زمانی دیگر لازم بود تا این افراد واقعیت تلخ را به طور کامل درک کنند و البته باید گفت که آنها نیز به هر حال در آن زمان درک استالینی از نظریه سانترالیزم دموکراتیک را در تشکیلات کمونیستی که طبعاً دامنه ی آن به سازمان های دموکراتیک تحت رهبری این سازمان ها نیز کشانده می شد، می پذیرفتند و حقوق بی چون و چرای رهبری و مسئولین بالاتر و بی حقوقی صرف خود را قابل قبول می دانستند. در آن زمان حتی این سؤال مطرح نمی شد که این حقوق بر اساس کدام انتخابات دموکراتیک و بر اساس کدام مباحث ایدئولوژیک و انتخاب نمایندگان نظری به عده ای به نام مرکزیت و اعضای رهبری داده شده است. صرف اینکه این افراد در سال های گذشته، در مبارزه ی مسلحانه علیه رژیم شرکت داشتند برای آنها کافی بود. با توجه به این درک، هر نوع ابراز مخالفت یا ارائه ی نظر مستقل، نقض انضباط تشکیلاتی یا ایجاد اغتشاش و اختلاف تلقی می شد. به خصوص اگر در حوزه های پایین تر و یا در حضور افراد خارج از تشکیلات عنوان می شد. این انضباط در همه سطوح به شدت رعایت می گردید.

به هر حال، همانطور که گفته شد، در موضع گیری های "اتحاد" در این دوره، آنچه که مورد

نظر یا حداقل در ردیف اول توجه نبود، وضعیت عینی توده‌ی زنان و وظایف "اتحاد" در قبال آنها بود. طبعاً نیروی بسیاری نیز در باند بازی‌ها، جلسات مخفی بعضی از اعضای با رابطین، توجیه مواضع نادرست سازمان و درگیری مداوم با مخالفین به هدر می‌رفت و اذهان اعضای "اتحاد" را که باید متوجه کسب تجربه، مطالعه‌ی منابع تئوریک، تلاش در جهت یافتن راه‌های مناسب ایجاد رابطه با زنان محلات، کارمند، معلم و... و آزمایش انواع و اقسام شیوه‌های تبلیغی و اشکال تشکل زنان بر حسب موقعیت هر قشر و بسیاری فعالیت‌های مفید دیگر می‌شد، به خود مشغول می‌داشت.

در این مرحله، سازمان هنوز هیچ برنامه‌ی مشخصی را در رابطه با "اتحاد" مطرح نکرده بود و طرح برنامه‌ای هم که توسط یکی از اعضای تهیه شده بود، بدون بحث پذیرفته شد. در آن زمان، از طرف سازمان فقط یک رابط در "اتحاد" حضور داشت. کمی بعد، تعداد رابطین به دو نفر افزایش یافت. آن دو نیز به علت نبود برنامه‌ی مشخصی از طرف سازمان، صرفاً به کنترل مواضع سیاسی اکتفا می‌کردند. سخنرانی شخصیت‌های معروف زن و تشکیل جلسات آموزشی سیاسی، تنها پیشنهاداتی بود که از طرف سازمان طرح شد. هدف از تشکیل جلسات سیاسی، توجیه و تبلیغ نظرات سیاسی روز سازمان بود و رابطین این استدلال را نپذیرفتند که این برنامه به علت وجود افراد هوادار سایر گروه‌های سیاسی با اشکال روبرو می‌شود. مضمون دیگر جلسات آموزش سیاسی را اقتصاد سیاسی معین کردند که خود نشانگر عدم درک آنها از کار دموکراتیک بود. آنها در واقع "اتحاد" را کانالی برای آموزش هواداران خود می‌دانستند و نه کانالی برای تشکل توده‌ی زنان و تبلیغ در میان آنها (در "پیشگام" دانشجویی، معلمین و دانش‌آموزی نیز طرح جلسات آموزش مـل پیاده شد).

مسئله‌ی جالب دیگری نیز که از سوی رابطین سازمان عنوان می‌شد این بود که "اتحاد" کانالی دموکراتیک برای جذب زنان زحمتکش مستعد و تحویل آنها به هسته‌های سرخ سازمان یا شناسایی محلات مناسب برای فعالیت سازمان است (در همین رابطه بود که مهد کودک "اتحاد" در یکی از محلات کارگری، به سازمان تحویل داده شد).

به جز این پیشنهادات، برنامه‌ی مشخص دیگری از طرف سازمان مطرح نشد. همین امر موجب نارضایتی اعضای فعال "اتحاد" می‌شد که خود اختیار حرکت نداشتند و هر حرکتی را باید با موافقت رابطین سازمان انجام می‌دادند. این رابطین نیز به علت ناتوانی خود، ناچار به مراجعه‌ی مکرر به اعضای بالاتر بودند و غالباً نیز پاسخی دریافت نمی‌داشتند. در اثر بالا گرفتن انتقادات و تحت فشار قرار گرفتن رابطین، هسته‌ی "سرخ" سازمان در "اتحاد" در کنار و جدا از هیئت اجرایی موقت شکل گرفت. در جلسات این هسته به خوبی روشن شد که سازمان نه تنها



فائد برنامه است، بلکه توان لازم برای برنامه ریزی و اداره ی امور یک سازمان دموکراتیک را نیز ندارد و ترجیح می دهد روز به روز و بدون برنامه حرکت کند. در همین زمان، برنامه ی تدوین شده توسط یکی از اعضای "اتحاد" که قبلاً مورد قبول سایر اعضا قرار گرفته بود، به همراه نوشته ای در مورد ماهیت و وظایف سازمان های دموکراتیک زنان، به مسئول کل بخش های دموکراتیک سازمان "فدائی" تحویل داده شد تا از او نظرخواهی شود. اما مطالعه و پاسخ مسئولین تا زمان پایان گرفتن این دوره از فعالیت "اتحاد" معوق ماند و پس از آن هم مشمول مرور زمان شد و تحت الشعاع اختلافات بعدی قرار گرفت.

با شکل گرفتن رابطه ی نزدیک تر، مسائل بیشتری از وضعیت درونی سازمان روشن شد. به طور مثال معلوم شد که رابطین سازمان در "اتحاد" به علت بی اهمیت دانستن مسئله ی زنان و جو تحقیری که در سازمان نسبت به این مسئله وجود دارد، شدیداً از کار در "اتحاد" ناراحت اند و خواهان توجه بیشتری از سوی سازمان می باشند. آنها در واقع خود را با "پیشگام" که مسئولیت های مهم تری داشت و مورد توجه بیشتری بود، در رقابت می دیدند و آنچه برای آنها مطرح نبود، اهمیت کار در میان زنان در رابطه با اهداف سوسیالیستی بود که می بایست طبعاً مد نظر داشته باشند. علاوه بر این، هیچ نظم و ترتیبی در کار سازمان موجود نبود و همه چیز خود به خود و روز به روز انجام می شد و این وضع به علت مغشوش بودن همه ی مواضع سیاسی-تئوریک و ناآگاهی عمیق در همه ی سطوح و اختلافات درونی بسیار، ایجاد شده بود.

این دریافت ها نشان می داد که برخلاف تصور قبلی، نباید منتظر ارائه ی برنامه از طرف سازمان ماند، بلکه باید دست ها را بالا زد و حرکت کرد. اما حتی با روشن شدن این نکات نیز بر تصور عمومی اعضای فعال "اتحاد" نسبت به سازمان خدشه ای وارد نیامد. این مسائل ناخوش آیند چنین توجهی می شد که عموم اعضای سازمان مدت زیادی در زندان بسر برده اند و ضعف تئوریک و سیاسی آنها طبیعی است و این مسئله موجب خدشه دار شدن رجحان رزمندگی آنها نسبت به دیگران نمی شود و ما همه باید با هم کمک کنیم تا به تدریج این ضعف برطرف شود. در واقع در آن زمان، ما با توجه به جو عمومی حاکم بر جنبش مبنی بر پرستش اسطوره ی سازمان چریک های "فدائی"، خود و هر کس دیگر جز اعضای سازمان را کوچک شمرده و احساس خاصی نسبت به سازمان داشتیم. به علت همین احساس و دیدگاه عمومی بود که همه ی علایم ناخوشایند را عقب می راندیم و در مقابل نقطه نظرات نادرست تمکین می کردیم و اوتورته رابطین و مسئولین سازمانی را، علیرغم همه ی ضعف های شان (که در آن زمان صرفاً تئوریک-سیاسی می دانستیم و بعدها ضعف های شخصیتی نیز به آن اضافه شد) می پذیرفتیم و حاضر به هرگونه معاشات و توجه نظرات نادرست آنها می شدیم. در واقع پیوند ما و سازمان، نه

بر اساس ایدئولوژی یا تئوری یا نقطه نظر معین، بلکه بر اساس یک احساس کاذب و دروغین، که در برخورد به واقعیت‌های جنبش به تدریج شکست و از بین رفت، استوار بود.

در این زمینه لازم است به یکی دیگر از نظرات غیردموکراتیک سازمان و تمکین ما به آن اشاره کنیم که به روشن تر کردن تصویر وضعیت "اتحاد" در آن مقطع یاری می‌رساند. قبل از حمله به کردستان، مسئله‌ی انتخابات مجلس خبرگان به موضوع روز تبدیل شده بود. پس از بحث‌های زیادی که بر له و علیه شرکت در این مجلس غیردموکراتیک از سوی گروه‌های سیاسی صورت گرفت، عموم سازمان‌ها و گروه‌ها تصمیم به شرکت در انتخابات گرفتند و تعیین لیست کاندیدها در "اتحاد" مسئله ساز شد. "اتحاد" باید طبق نظر سازمان عمل می‌کرد و تصمیم گرفته شده بود که به کاندیدهای زن سازمان "فدائی" و "مجاهد" رأی داده شود. این مسئله مورد اعتراض عده‌ای قرار گرفت که استدلال می‌کردند باید به همه‌ی زنان کاندیدای گروه‌های مترقی رأی داده شود و "اتحاد" خود نیز کاندیدا معرفی کند. مسئله‌ی کاندیدا معرفی کردن "اتحاد" را به سادگی می‌شد با استدلال نوپا و ناشناخته بودن "اتحاد" رد کرد. ولی پاسخگویی به این مسئله که چرا فقط به کاندیدهای زن "مجاهد" و "فدائی" رأی داده می‌شود، چندان آسان نبود. جلسات بحث و گفتگو پیرامون این مسئله به شدت داغ شد. ما در آغاز به سفسطه‌های عجیب و غریب برای توجیه این اقدام دست زدیم و سپس برای به کرسی نشاندن نظرمان، به رأی‌گیری متوسل شدیم و طبعاً رأی هم آوردیم. لیست کاندیدها نیز بر اساس همین نظرات انتشار یافت. این جریان موجب خروج تعدادی دیگر از اعضای "اتحاد" شد. آنها به وجود روابط غیردموکراتیک اعتراض داشتند. اما این مسئله چندان موجب نگرانی هواداران سازمان و مسئولین و رابطین نبود؛ چرا که در محیط خالی از اغیار، احساس امنیت بیشتری می‌کردند. آنها متوجه نبودند که وجود نیروهای دموکرات تا چه حد در گسترش امکانات یک سازمان دموکراتیک مؤثر است و اساساً متشکل کردن این نیروها از ویژگی‌های اساسی این سازمان‌ها است. البته در این مقطع، چون به جز تبلیغ مواضع سیاسی سازمان، کار دموکراتیک و توده‌ای مورد نظر نبود، طبعاً به نارضایتی و خروج این افراد اهمیتی داده نمی‌شد. با توجه به آنچه که گفته شد، می‌توان حدس زد که جلسات "اتحاد" در چه فضایی برگزار می‌شد و تا چه حد نیرو و توان‌های اعضا در این اصطکاک‌ها به هدر می‌رفت.

مثال دیگری در این رابطه، روشنگر وضعیت "اتحاد" در آن مقطع است. در آغاز فعالیت‌های کمیته‌ی سوادآموزی در یکی از محلات، عده‌ای از دختران جوان آن محل که دارای حداقل آگاهی سیاسی بودند، علاقمند شدند که به "اتحاد" پیوندند. ولی تنها یک بار شرکت در جلسات "اتحاد" آنها را به شدت سردرگم کرد و ترساند به نحوی که دیگر به ما نزدیک

نشدند.

## پایان کار

این دوره از فعالیت "اتحاد"، با فرارسیدن دومین جنگ کردستان و دستور حمله‌ی سراسری خمینی و توقیف همه‌ی روزنامه‌های اپوزیسیون، از جمله نشریه‌ی "اتحاد" و توقف فعالیت کلیه‌ی سازمان‌های دموکراتیک به پایان رسید. قبل از حمله به مراکز فعالیت سازمان‌های سیاسی و دموکراتیک، روزنامه‌ی "آیندگان" توقیف شد و جبهه‌ی دموکراتیک که در اساس با حمایت سازمان "فدائی" و "مجاهدین" تشکیل شده بود، پس از آنکه روشن شد سازمان "فدائی" و "مجاهدین" از هرگونه حرکت مشخص و صریحی در این راستا پرهیز می‌کنند، برای اعتراض به اقدامات ضددموکراتیک رژیم یک راه پیمایی اعتراضی را سازمان داد. قبل از راه پیمایی، تظاهرات موضعی کوچکی در مقابل دفتر روزنامه برگزار شد که طبق معمول با هجوم نیروهای حزب الله منجر به زد و خورد گردید. در مورد این ماجرا در "اتحاد" نیز بحث‌های مفصلی به راه افتاد. عده‌ای با موضع‌گیری رسمی بر علیه توقیف روزنامه "آیندگان" موافق و هواداران سازمان به تبع موضع "فدائیان" مخالف بودند. در آن زمان در سطح شهر جو به شدت متشنج بود و در بحث‌های خیابانی و تظاهرات کوچک، درگیری به وجود می‌آمد. نیروهای حزب الله که از اولین روزهای پس از قیام و حتی قبل از آن نیز به صورت گروه‌های سازمان یافته عملیات ایدایی ضد نیروهای چپ و دموکرات و علیه روزنامه‌هایی نظیر "آهنگر"، "پیغام امروز" و "آیندگان" را سازمان می‌دادند، فرصت مناسبی برای ابراز وجود پیدا کرده بودند. قبل از توقیف "آیندگان"، تلاش‌های ضددموکراتیک وسیعی که از طرف "حزب جمهوری اسلامی" با تأیید خمینی صورت می‌گرفت، با وجود گسترش قدری، جدی گرفته نمی‌شد. امروز نگاهی به لیست این اقدامات، طی فقط پنج ماه، نشانگر عمق خواب خرگوشی گروه‌های سیاسی و دموکرات است. جنگ داخلی در کردستان و گنبد در اسفند ۵۷ و فروردین ۵۸، حملات مکرر و مداوم به تظاهرات و میتینگ‌های "مجاهدین"، "فدائی"ها و سایر سازمان‌های چپ و دموکرات نظیر "جبهه‌ی دموکراتیک ملی" و روزنامه‌هایی نظیر "آهنگر"، "پیغام امروز" و... که همواره به مجروح شدن عده‌ی زیادی توسط قمه و سنگ و کتک کاری منجر می‌شد (نیروهای انتظامات "فدائیان" و "مجاهدین" که به صورت زنجیر چند ردیف اطراف تظاهرات و میتینگ‌ها حلقه می‌زدند، پدیده ویژه‌ی این دوران بودند!)، دستگیری حماد شیبانی و عده‌ای از مسئولین و هواداران سازمان "فدائی" در خوزستان، جنگ داخلی در خوزستان، درگیری‌های خونین در بندر انزلی، حمله به زنان بی‌حجاب در خیابان‌ها، لغو حق قضاوت و تحصیل زنان در رشته‌های فنی، لغو